ديدگاه; ماهيت قوّاميت شوهر

مجيد دهقان

قرآن کريم در آيه 34 سوره نساء قوّاميت مردان را بيان نموده است. در فقه اسلامي نيز قوّاميت و تعابيري نزديک به آن مانند سلطنت و ولايت بکار رفته است. حقوق جمهوري اسلامي ايران هم جايگاه حقوقي شوهر در خانواده را با عبارت «رياست خانواده» بيان مي‌نمايد. گر‌چه در بين دانشمندان اسلامي متقدم کمتر اختلافي در ماهيت قوّاميت ديده مي‌شود اما محققان معاصر در اين موضوع به اختلاف افتاده‌اند. برخي ماهيت قوّاميت را وظيفه و حمايت و حفاظت زنان مي‌دانند و گروه ديگر آن را با ماهيت ولايت يکسان مي‌بينند. در اين نوشتار تلاش بر‌ اين است که با مروري بر آراء دانشمندان اسلامي در اين موضوع و بررسي ادله قوّاميت و آثار آن در فقه اسلامي دو احتمال پيش گفته در ماهيت قوّاميت ارزيابي گردد.

1. ديدگاه در مورد ماهيت قوّاميت شوهر

ديدگاه انديشمندان درباره ماهيت قواميت را در سه رشته تفسير، فقه و حقوق مي‌توان رصد نمود. در کتاب‌هاي فقهي ماهيت قوّاميت با واژه‌هايي مانند سلطنت[1]، ولايت، سياست و تدبير مانند تدبير واليان نسبت به مردم، بيان شده‌ است. مفسران ماهيت قوّاميت را با تعابير مختلفي بيان نموده‌اند. برخي آن را ولايت[2] و سلطنت[3] دانسته، آن را به رابطه حاکمان و مردم[4] تشبيه نموده‌اند و برخي ديگر آن را حمايت از زنان[5] و نوعي وظيفه و مسئوليت[6] مي‌دانند. در بين حقوقدانان دکتر کاتوزيان مفهوم رياست مرد بر خانواده را بر حسب عادات و رسوم هر اجتماع تفاوت مي‌بيند. ايشان در جايگاه تفسير قانون مدني معتقد است که اگر در گذشته مرد را رهبر بي‌چون و چراي خانواده و حامي اشخاص ناتواني به نام زن و فرزند مي‌دانستند و وظيفه زن را اطاعت محض از شوهر، امروز رياست مرد به انجام يک وظيفه اجتماعي شبيه‌تر است تا به اجراي حق شخصي.[7]

انديشمندان ديگري نيز در نوشته‌هاي مختلف به بيان ماهيت قوّاميت پرداخته‌اند. علامه محمد تقي جعفري چهار فرض براي سرپرستي خانواده بيان مي‌نمايد. سرپرستي زن و مرد، سرپرستي زن، مردسالاري سلطه‌گرانه و نظام شورايي براي اداره خانواده با سرپرستي و مأموريت اجرايي مرد. وي گزينه چهارم را ترجيح مي‌دهد به شرط آنکه دو طرف شورا تقوا و عدالت و دوري از تمايلات شخصي را رعايت نمايند. وي با تشبيه قوّاميت به سرپرستي يک شرکت، قوام را سرپرست مسئول مي‌داند که وظيفه آن اجراي تصميم‌هاي گرفته‌شده در شوراي خانواده است. [8] در نظري مشابه آيت‌الله جوادي آملي قوّاميت را مسئوليت اجرايي و محدود به حوزه خانواده مي‌داند.[9] در سويي ديگر آيت‌الله مصباح که اسلام را مدافع جدي نظام پدرسرپرستي قلمداد‌ مي‌نمايد پدر را در خانوادة پدرسالار نان‌آور، مدير و فرد مقتدر خانواده و مادر را مسئول گرم‌نگاهداشتن کانون خانوادگي مي‌داند.[10] علامه فضل‌الله قوّاميت را سازماندهي و مديريت خانواده معنا مي‌نمايد. در نظر ايشان ويژگي‌هاي جسمي و روحي مرد و مسئوليت او در تأمين هزينه همسر سبب شده است که اين ولايت از آن مرد باشد.[11]

با وجود نظرات مختلفي که در بالا گزارش شد، اين پرسش شکل مي‌گيرد که آيا اگر قواميت را وظيفه‌اي اجرايي دانستيم، هرگونه ولايت و سلطة حقوقي را از مرد سلب‌کرده‌ايم يا اينکه قواميت در ماهيت خود همواره نوعي ولايت و سلطة حقوقي را به همراه دارد؟ براي بررسي اين پرسش لازم است در ابتدا ماهيت ولايت و انواع آن روشن گردد تا پس از روشن‌شدن ماهيت ولايت، به انطباق يا عدم انطباق قواميت با ولايت بپردازيم. از آنجا که نگاه دوم در بين فقها بيشتر رايج است و حتي در متون فقهي از قوّاميت تعبير به ولايت شده است بحث را با تحليل ماهيت ولايت پي‌مي‌گيريم.

2. ماهيت ولايت:

ولايت هم به فتح واو و هم به کسر آن در زبان عربي به کار رفته است. وِلايت در کاربرد مصدري خود به معناي سرپرستي‌کردن است.[12]در برخي کتاب‌هاي لغت به معناي نصرت هم آمده است[13] و وَلايت به معناي نصرت است[14] و در برخي کتاب‌هاي لغت به معناي سرپرستي[15] نيز آمده است.

ولايت در ابواب مختلف فقه به کار رفته است. ولايت فقيه،[16]ولايت پدر و جد پدري بر دختر باکره (بنا بر قولي)،[17] طفل و مجنون، ولايت پيداکننده مال نسبت به صدقه‌دادن يا تملک آن،[18] ولايت مالک نسبت به جدا‌کردن زکات از اموال خود،[19] ولايت طلبکار نسبت به وصول طلب خود از اموالي از بدهکار که به دست او افتاده است،[20] ولايت موقوف عليه نسبت به مورد وقف،[21] ولايت قاضي[22]و ولايت مالکان بر بردگان خود[23] از جمله مهم‌ترين کاربردهاي ولايت در ابواب مختلف فقهي است. با وجود کاربردهاي متعدد ولايت در فقه، کمتر فقها به ماهيت‌شناسي ولايت پرداخته‌اند. بنابراين تنها راه فهم ماهيت ولايت در فقه تحليل مواردي است که ولايت در فقه به کار رفته است.

فقها ولايت را در دو مورد به کار برده‌اند. در معناي اول شخص به صورت مستقل حق تصرف در مال و نفس ديگري را دارد. ولايت پدر و جدّ پدري در ازدواج باکره رشيده بنابر قولي که پدر و جد پدري را مجاز مي‌داند مستقلاً دختر باکره را به ازدواج کسي درآورند[24] و ولايت در ساير مواردي که در بالا ذکر شد به اين معنا مي‌باشد. در اين معنا فرقي نمي‌کند که تصرف در کل مال يا غيرمال باشد يا در پاره‌اي از آن. پدر و جد پدري بر کل اموال طفل و مجنون ولايت دارند و ولايت طلبکار در وصول بدهي خود از اموال بدهکار تنها به مقدار بدهي او مي‌باشد. در معناي دوم ولايت به اشتراط اذن يک شخص در تصرف ديگري تفسير شده است. ولايت پدر و جد پدري در ازدواج باکره رشيده بنابر برخي اقوال به اين معنا مي‌باشد. اين قول پدر و جد پدري را مستقل در تزويج دختر نمي‌داند ولي اذن آنان را در ازدواج دختر لازم مي‌داند.[25] همچنين در مورد اشتراط اذن مالک، پدر و ميزبان براي روزه مستحب و اعتکاف عبد، فرزند و مهمان ولايت در همين معنا به کار رفته است.[26]

با توجه به اين دو معناي ولايت، اگر شوهر مستقلاً در امور مربوط به همسر خود بتواند تصرفاتي نمايد داراي ولايت به معناي اول است و اگر تصرفي از تصرفات زن متوقف بر اذن شوهر باشد وي از ولايت در معناي دوم خود برخوردار است.

3. بررسي ادله قوّاميت

4-1- آيات:

مهم‌ترين دليل قوّاميت آيه 34 سوره نساء است. الرِّجالُ قوّامون عَلَي النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلي‏ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللاَّتي‏ تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِيًّا کَبيراً.

 براي بررسي دقيق‌تر آيه را به چهار فراز تقسيم مي‌نماييم. فراز اول: الرِّجالُ قوّامون عَلَي النِّساءِ، فراز دوم: بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلي‏ بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ، فراز سوم: فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ و فراز چهارم: وَ اللاَّتي‏ تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِيًّا کَبيراً. هر کدام از فرازهاي آيه تاثير جداگانه‌اي در فهم ماهيت قوّاميت دارد. در فراز اول معناي «قوّامون علي» و در فراز دوم علل يا حکمت‌هاي ذکر شده براي قوّاميت در فهم ماهيت قوّاميت مؤثر است. از آنجا که ويژگي‌هاي ذکرشده در فراز سوم تفريع بر دو فراز سابق گشته است فهم اين ويژگي‌ها نيز در تحليل ماهيت قوّاميت به کار مي‌آيد. فراز چهارم نيز چون عطف بر فراز سوم است همان اهميت را داراست.

در فراز اول دو نکته قابل پيگيري است. معناي واژه قوّامون و تشريعي يا توصيفي بودن گزاره بيان شده در اين فراز.

قوّامون جمع «قوّام» است. ماده اين واژه «قوم» و هيئت آن «فعّال» است. براي تحليل دقيق‌تر اين واژه لازم است ماده و هيئت جداگانه بررسي گردد.

قام به معناي ايستادن و بلند شدن است. اين فعل در معاني استعاري که در ارتباط با معناي اصلي‌اند نيز به کار رفته است. تعدادي از اين مثال‌ها را در پي بررسي مي‌نماييم. از آنجايي که در آيه شريفه قوّام با حرف «علي» به کار رفته است همگي مثال‌هاي ذيل کاربردهاي ماده « قوم» با «علي» است.

(1) قام زيد علي‌المريض[27]

(2) قام زيد علي‌المجلس ثم قام عنه[28]

(3) مشي زيد فقام علي عمرو و قال له کلاماً[29]

(4) قام زيد علي کماله[30]

(5) لا تقم علي قبره[31]

(6) ان الله قائم علي کل نفس[32]

(7) لايودي زيد دينَه اليک الا ما دُمت عليه قائماً[33]

(8) قام الامير علي الرعية

(9) قام زيد علي انفاذ الوصيه[34]

پس ار بحث از ماده قوام نوبت به هيئت آن مي‌رسد. هيئت قوّام بر وزن فعّال است. فعّال از صيغه‌هاي اصلي مبالغه است و مانند ساير صيغه‌هاي مبالغه دلالت بر تکرار فعل[35] يا کثرت تلبس ذات به وصف دارد.[36] مانند «کذّاب» که به شخصي گفته مي‌شود که فراوان و به تکرار دروغ مي‌گويد.

در معناي «قوّامون» دو نکته ما را به درنگ بيشتري وا مي‌دارد. از هر ماده‌اي نمي‌توان اسم مبالغه ساخت.[37]از آنجا که صيغه مبالغه دلالت بر تکرار فعل و يا کثرت وجود وصفي در ذات دارد تنها ماده‌اي را مي‌توان به صيغه مبالغه برد که کثرت و تکرار در معناي آن راه داشته باشد. به همين دليل کاربرد واژه‌هايي مانند «موّات» اشتباه است. زيرا مردن نه تکرار مي‌شود و نه کثرت مي‌پذيرد.[38] با توجه به اين نکته اگر قوّام را سرپرست يا عهده‌دار معنا کنيم به نظر مي‌رسد کاربرد صيغه مبالغه براي بيان تکرار يا کثرت اين وصف در شخص بي‌معنا باشد. زيرا سرپرستي يا عهده‌دار بودن نه تکرارپذير است و نه درجه‌هاي مختلفي دارد تا شخصي را بسيار سرپرست بدانيم و شخص ديگري را نه. همان‌طور که کاربرد اسم تفضيل (سرپرست‌تر) هم در اين مورد بي‌معناست.

مي‌توان از يکي از دو راهي که در پي مي‌آيد براي فهم معناي مبالغه در قوّام بهره برد. گرچه تکرار و فراواني در خود معناي سرپرستي بي‌معناست اما فراواني در متعلقات آن مانند توانايي، محدوده و يا تداوم سرپرستي امکان‌پذير است. توانايي، محدوده و تداوم سرپرستي در افراد مختلف متفاوت است پس در مورد کسي که توانايي سرپرستي فراواني دارد يا محدوده تحت سرپرستي او گسترده يا سرپرستي او تداوم بيشتري دارد مي‌توان صيغه مبالغه قوام را به کار برد. اين تأويل در مورد کاربرد صيغه مبالغه در مورد ذات باري نيز مشاهده مي‌شود. ابن‌منظور در يکي از دو معنايي که براي رزّاق[39] و قيّوم[40]بيان مي‌کند و زمخشري در دو معنا از سه معنايي که براي صفت توّاب- از صفات خدا- ذکر مي‌کند کثرت و عموميت متعلق را به عنوان معناي صيغه مبالغه ذکر مي‌نمايد.[41] زرکشي نيز پس از اين که دو معناي «زيادت در فعل» و «زيادت در مفعول‌هاي فعل» را براي صيغه مبالغه ذکر مي‌نمايد صفت‌هاي مبالغه‌اي مانند رحمان، غفور و توّاب را که به خدا نسبت داده شده است به معناي زيادت در مفعول و متعلق مي‌داند.[42]

راه ديگر براي حل اين مشکل بازبيني تعريف صيغه مبالغه است. چنان‌چه گذشت مفاد صيغه مبالغه را تکرار فعل يا کثرت وصف در ذات معنا نموده‌اند. اين تعريف در اکثر صيغه‌هاي مبالغه صحيح است زيرا ماده در اکثر اين صيغه‌ها دلالت بر حدوث (انجام کاري) دارد و تکرار و کثرت در امور حدوثي معنادار است. اما در اسم مبالغه‌اي مانند صبّار(بسيار شکيبا) يا حنّان (بسيار مهربان) که ماده آن دلالت بر امري ثبوتي (حالتي دروني) دارد مناسب‌تر است که مدلول صيغه مبالغه را کمال وصفي در ذات بدانيم نه تکرار فعل يا کثرت وصف. کسي که در مقايسه با ديگران در موقعيت‌هاي بسياري از خود صبر نشان مي‌دهد درجه بالاتري از صبر را در خود نهادينه ساخته است نه اين‌که همان درجه از صبري که در ساير مردم وجود دارد در او بسيار است همچنين در مورد اسم مبالغه‌اي مانند قطّاع (بسيار تيز و برنده) که در مورد شمشير به کار مي‌رود تکرار فعل معناي مناسبي براي مبالغه نيست زيرا مراد از قطّاع شمشيري نيست که به تکرار قطع مي‌نمايد بلکه مراد اين است که توانايي قطع در آن در حد بالايي است يا به بيان ديگر بسيار تيز است.[43] از جمله معاني که براي صفت قيّوم که از اوصاف خداوند است ذکر شده است اين معناست که وجود باري تعالي هم سبب قوام ساير موجودات است و هم خود قائم بنفسه است.[44] به بيان ديگر صفت قوام در ذات باري تعالي به نحو کاملي وجود دارد. اما آيا مي‌توان براي بيان معناي قيّوم از کثرت صفت قوام يا تکرار آن در ذات باري تعالي سخن گفت؟ علامه طباطبايي از همين تعريف جديد براي بيان معناي مبالغه در قوامين بالقسط استفاده مي‌نمايد. وي مبالغه در اين واژه را با عبارت «تام ترين و کامل‌ترين قيام‌ها» معنا مي‌نمايد.[45] بنابراين تعريف جديد کاربرد قوّام در مورد مردان به اين معناست که درجه بالايي از سرپرستي در مردان وجود دارد.

نتيجه اينکه در بررسي هيات واژه قوام دو راه براي کشف معناي آن مي‌توان به کار برد. در راه اول مبالغه را در متعلقات قواميت معنا نموديم. معناي قوام در اين صورت سرپرست يا عهده‌دار با توانايي بسيار يا با محدوده سرپرستي گسترده و يا سرپرست و عهده‌دار دائم است. در راه دوم با بازتعريف صيغه مبالغه يکي از معاني اين صيغه کمال صفت در ذات است. بنابراين قوام را سرپرست يا عهده‌داري که سرپرستي او در درجه بالايي قرار دارد معنا نموديم.

پس از بررسي فراز اول در فراز دوم نيز مي‌توان تأييدي براي معناي قوّاميت پيدا نمود. دو دليلي که در فراز دو براي قواميت آورده مي‌شود با برخي از تفاسيري که براي قواميت مطرح شده است سازگار نمي‌باشد. اگر عقلا بخواهند کسي را به عنوان عامل اجرايي نظرات مشورتي در خانواده و يا حامي و محافظ زنان انتخاب نمايند توانايي‌هاي جسمي و روحي مرد يا زن را در نظر مي‌گيرند اما به نظر نمي‌رسد اينکه چه کسي نفقه را پرداخت مي‌نمايد علت اصلي براي تصميم آنان باشد. در بين عقلا تأمين هزينه‌ها قدرت‌آور است. عقلا هر کسي را که تأمين مالي مجموعه را به عهده مي‌گيرد داراي حق تصميم‌گيري در مورد آن مجموعه مي‌دانند. به نظر مي‌رسد معناي سرپرستي با اين علت يا حکمت سازگارتر از معاني ديگر باشد.

در فراز سوم فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ نيز ما را در فهم ماهيت قوّاميت ياري مي‌رساند. از آنجا که اين فراز با حرف عطف «فاء» فرع بر دو فراز قبل بيان شده، معناي اين فراز در ارتباط با معناي دو فراز قبلي است. نکته ديگر اينکه آيه زنان صالح را زناني مي‌داند که به تشريع الهي پاييندند. با توجه به اين دو مقدمه در اين فراز صفاتي که براي زنان صالح بيان مي‌شود از آن جهت است که اين زنان تشريع الهي درباره قوّاميت را پذيرفته‌اند. در نتيجه بررسي اين صفات در فهم ماهيت قوّاميت راه‌گشاست. اولين صفت قنوت است. قنوت را لزوم طاعت همراه با خضوع معنا نموده‌اند.[46] با توجه به قرينه سياق و تفريع اين فراز بر فراز سابق مراد از قنوت اطاعت در برابر همسر است نه قنوت در برابر خداوند متعال. بسياري از مفسران نيز قنوت را اطاعت در برابر شوهر يا در برابر خدا و شوهر معنا نموده‌اند.[47] با توجه به اين معناي قنوت لازمه وجود قوّاميت در شوهر وجود روحيه اطاعت در همسر است. اين ملازمه تنها در فرضي صحيح است که لزوم امتثال امر و نهي شوهر در قوّاميت نهفته باشد. از بين معاني ذکر شده براي قوّاميت تنها معناي سرپرستي است که با اين امر سازگار است.

در فراز چهارم نيز قرينه‌‌هايي براي فهم ماهيت قوّاميت وجود دارد. اين فراز در مقابل فراز سوم ويژگي‌هاي زنان غير صالح را بيان مي‌کند. مهم‌ترين ويژگي زنان غيرصالح در اين فراز نشوز اين زنان است. معناي نشوز در مقابل اطاعت است و نشان مي‌دهد که لازمه ماهيت قوّاميت حق امتثال امر و نهي براي شوهر مي‌باشد. قرينه دوم جواز ضرب زنان است. جواز ضرب به هر مقداري که تفسير شود به معناي جواز تصرف در بدن ديگري است. شاهد اين ادعا جمله‌ شرطيه‌اي ‌است که در پايان اين فراز آمده‌است. «فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِيًّا کَبيراً» از اين قسمت از آيه شريفه مي‌توان فهميد که ضرب مذکور نوعي سبيل و سلطه بر زنان است. با توجه به حق امتثال امر و نهي شوهر و جواز تصرف او در بدن همسر که از اين فراز به دست آمد نمي‌توان ماهيت‌ قوّاميت را تنها کارپردازي و مسئوليت اجرايي دانست.

 با بررسي چهار فراز آيه مي‌توان نتيجه گرفت که اين آيه، معناي قوّامون در آيه شريفه به معناي سرپرستي و عهده‌دار بودن امور زنان است. تعليل بيان‌شده در فراز دوم، صفات زنان صالح در فراز سوم و احکام زنان غيرصالح در فراز چهارم مؤيد همين معنا براي قوّاميت است. همچنين مشخص شد که قوّاميت نوعي قدرت و سلطه حقوقي است و لازمه آن اثبات حق امتثال اوامر و نواهي شوهر است. محدوده اين امتثال البته بحث ديگري را مي‌طلبد.

آيه ديگري نيز به عنوان دليل قواميت مردان ذکر شده است: وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَکِيم[48]

آيه با بيان عده زنان مطلقه شروع مي‌شود و در ادامه به مماثلت حقوق و تکاليف زنان اشاره کرده است و برتري مردان بر زنان را بيان مي‌کند. فهم معناي مماثلتي که براي زنان بيان شده است و فهم معناي درجه، ما را در بررسي ماهيت قوّاميت کمک مي‌نمايد.

درجه به معناي مرتبه‌اي از مراتب حرکت و صعود است. به اين مرتبه از آن جهت که محل اقامت است مَقام، از جهت نزول در آن منزلت و از جهت صعود تدريجي در آن درجه گفته مي‌شود.[49]مراد از درجه مردان برتري ارزشي آنان بر زنان نمي‌باشد زيرا ملاک برتري ارزشي در نظر قرآن تقواست.[50] اين درجه مانند قوّاميت در آيه پيشين برتري حقوقي است.

جمله اول- برخلاف برداشت برخي[51]- تناسب حقوق زن بر مرد را با تکاليف زن نسبت به مرد(=حقوق مرد نسبت به زن) بيان مي‌کند نه برابري حقوقي آنان را. مماثلت را بايد به گونه‌اي تعريف نمود که با درجه شوهران منافات نداشته باشد و در تعريف درجه نيز بايد مماثلت را در نظر داشت. با حفظ اختلاف جايگاه مرد و زن در نظام حقوقي اسلام اگر تکاليفي بر عهده زن نسبت به مرد گذاشته شده است تکاليفي هم بر عهده مرد نسبت به زن قرار داده شده.[52] براي توضيح بيشتر مي‌توان روابط کارگر و کارفرما را در يک نظام حقوقي مثال زد. جايگاه اين دو گرچه با هم متفاوت است اما هم کارفرما حقوقي بر عهده کارگر دارد و هم کارگر حقوقي بر عهده کار فرما. اين حقوق متقابل بدون در نظر گرفتن جايگاه متناسب و با در نظر رفتن جايگاه با هم مساويند.

حقوق زن بر مرد حقوق مرد بر زن

حقوق زن بر مرد تقسيم بر جايگاه زن نسبت به مرد = حقوق مرد بر زن تقسيم بر جايگاه مرد نسبت به زن.

با توجه به آنچه گذشت ماهيت قوّاميت به گونه‌اي است که برتري حقوقي را براي شوهر نسبت به زن ثابت مي‌نمايد و با حفظ اين برتري حقوقي، شوهر تکاليفي نسبت به همسر خويش دارد متناسب با تکاليفي که زن در برابر شوهر دارد. بنابراين ماهيت قوّاميت نه عامل اجرايي بودن و کارپرداز بودن است و نه مرد سالاري ظالمانه.

4-2-روايات:

روايات اين بحث را در دو قسم بررسي مي‌نماييم. در قسم اول روايات به توصيف رابطه زن و شوهر مي‌پردازد. از اين توصيف مي‌توان برتري جايگاه حقوقي شوهر در خانواده را دانست. در دسته دوم احکامي در روايات ذکر شده است که فرع بر جايگاه حقوقي مرد و زن در خانواده است. با بررسي اين احکام نيز مي‌توان به ماهيت قواميت پي‌برد.

4-2-1- روايات جايگاه حقوقي شوهر در خانواده

روايات اين بخش نيز به سه دسته تقسيم مي‌‌گردد. رواياتي که بر وجوب اطاعت زن از شوهر دلالت مي‌نمايد. دسته رواياتي که مردان را از اطاعت زنان باز مي‌دارد و رواياتي که سجده زنان در برابر شوهران را مطرح ساخته است. از اولين دسته دو روايت را در پي مي‌آوريم.[53]

اولين روايت، روايت معتبره سعدان است که امام جعفر صادق عليه السلام به او مي‌فرمايد: «أتَدْرِي کَيْفَ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص النِّسَاءَ ... ثُمَّ قَالَ اسْمَعْنَ يَا هَؤُلَاءِ أُبَايِعُکُنَّ عَلَي أَنْ لَا تُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لَا تَسْرِقْنَ وَ لَا تَزْنِينَ وَ لَا تَقْتُلْنَ أَوْلَادَکُنَّ وَ لَا تَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ تَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيکُنَّ وَ أَرْجُلِکُنَّ وَ لَا تَعْصِينَ بُعُولَتَکُنَّ فِي مَعْرُوفٍ أَقْرَرْتُنَّ قُلْنَ نَعَمْ ‏»[54]

آيا مي‌داني چگونه پيامبر صلي الله عليه و آله با زنان بيعت نمود؟... سپس فرمود: «اي زنان بشنويد با شما بيعت مي‌کنم بر اينکه براي خدا چيزي را شريک قرار ندهيد و دزدي نکنيد و زنا نکنيد و فرزندانتان را نکشيد و در مورد آن چه به دنيا مي‌آوريد افترا نبنديد و به شوهرانتان را در امور نيکو نافرماني نورزيد. آيا اقرار مي‌نماييد؟ گفتند: بله.»

در اين روايت همه مواردي که حضرت به عنوان بيعت با زنان عهد بسته‌است جزء اصول اوليه اعتقادي و محرمات مسلم شرعي است. حضرت در اين روايت از زنان عهد مي‌گيرد که شوهرانشان را در هيچ امرمعروفي معصيت نکنند. با توجه به اهميت اين بيعت و سياق روايت وجوب اطاعت زن از شوهر فهميده‌ مي‌شود.

 صحيحه‌ مسلم نيز وجوب اطاعت زن از شوهر را اثبات مي‌نمايد: «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: قَالَ جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَي النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا أَنْ تُطِيعَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ وَ لَا تَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا وَ إِنْ کَانَتْ عَلَي ظَهْرِ قَتَبٍ وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِکَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِکَةُ الْغَضَبِ وَ مَلَائِکَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّي تَرْجِعَ إِلَي بَيْتِهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَي الرَّجُلِ قَالَ وَالِدُهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقّاً عَلَي الْمَرْأَةِ قَالَ زَوْجُهَا قَالَتْ فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ قَالَ لَا وَ لَا مِنْ کُلِّ مِائَةٍ وَاحِدَةٌ[55] قَالَ فَقَالَتْ وَ الَّذِي بَعَثَکَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَا يَمْلِکُ رَقَبَتِي رَجُلٌ أَبَدا»[56]

امام باقر عليه‌السلام فرمود: «زني به نزد پيامبر صلي الله عليه و آله آمد و پرسيد: اي رسول خدا حق شوهر بر زن چيست؟ حضرت فرمود: اينکه از او فرمان برد و سرپيچي ننمايد. از خانه او جز با اذن او صدقه ندهد. روزه مستحب جز با اذن او نگيرد. خود را از او دريغ ننمايد حتي اگر بر روي شتر باشد. از خانه‌اش جز با اذن او خارج نشود و اگر از خانه‌اش بدون اذن او خارج شد فرشتگان آسمان و فرشتگان زمين و فرشتگان غضب و فرشتگان رحمت او را تا به خانه باز نگردد لعن فرستند. پرسيد: اي رسول خدا! چه کسي بيشترين حق را بر مرد دارد؟ فرمود: مادرش. پرسيد: چه کسي بيشترين حق را بر زن دارد. فرمود: شوهرش. پرسيد: پس حقوقي که من به عهده او دارم به اندازه حقوقي نيست که او به عهده من دارد. فرمود: خير و نه از صد تا يکي. گفت: قسم به آن که تو را به حق به پيامبري فرستاده است هيچ مردي عنان اختيار مرا به دست نخواهد گرفت.»

در اين روايت حق زوج بر زوجه، اطاعت و عدم معصيت است. البته حق اعم از وجوب و استحباب است ولي موارد مذکور در روايت همگي لزومي هستند. نکته ديگري که از اين روايت به دست مي‌آيد عدم برابر حقوقي بين مرد و زن و جايگاه برتر حقوقي شوهر نسبت به زن در خانواده است.

از روايات دسته دوم که شوهران را از اطاعت زنان منع مي‌نمايد صحيحه‌ عبدالله‌بن‌سنان را ذکر مي‌نماييم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ذَکَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص النِّسَاءَ فَقَالَ اعْصُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ قَبْلَ أَنْ يَأْمُرْنَکُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شِرَارِهِنَّ وَ کُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَي حَذَرٍ»[57]

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود:«پيامبر خدا صلي الله عليه و آله زنان را ياد نمود و گفت در امور نيکو آنان را نافرماني کنيد قبل از اينکه شما را امر به منکر نمايند و از زنان بد به خدا پناه بريد و نسبت به زنان خوب هشيار باشيد.»

روايت معتبره‌ ديگري نيز مردان را از اطاعت زنان در اموري خاص نهي مي‌نمايد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَکَبَّهُ اللَّهُ عَلَي وَجْهِهِ فِي النَّارِ قِيلَ وَ مَا تِلْکَ الطَّاعَةُ قَالَ تَطْلُبُ مِنْهُ الذَّهَابَ إِلَي الْحَمَّامَاتِ وَ الْعُرُسَاتِ وَ الْعِيدَاتِ وَ النِّيَاحَاتِ وَ الثِّيَابَ الرِّقَاقَ‏»

«امام جعفر صادق عليه‌السلام از پيامبر صلي الله عليه و آله نقل مي‌نمايد که هر کس زنش را فرمان برد خداوند او را با صورت در آتش مي‌افکند. پرسيده شد که آن اطاعت چيست؟ فرمود: از او درخواست مي‌کند که به حمام‌ها و عروسي‌ها و مراسم‌ عيد و عزا برود و لباس نازک [بپوشد].»

ظاهراً مراد از اطاعت شوهر در اين روايت اذن دادن او است و پيامبر مردان را از اينکه به زنان در امور حرام يا امور مستلزم حرام اذن دهند بر حذر مي‌داشته است. ظاهر روايت اين است که حتي اگر اين خروج منافاتي با حق استمتاع نداشته باشد شوهر حق منع را دارد. بنابراين روايت نوعي تسلط و برتري حقوقي براي مردان ثابت مي‌شود. نکته قابل تأمل در روايت اين است که مخاطب در ارتکاز ذهني خود نمي‌پذيرد که مطلق اطاعت از زنان مشکلي داشته باشد از همين رو از حضرت مي‌خواهد که مشخص نمايد کدام اطاعت مراد است.

گرچه عدم لزون اطاعت شوهر از زن برتري حقوقي شوهر را اثبات نمي‌نمايد و تنها با صورت اداره شورايي مخالف است اما از آنجا که بنابر روايت دوم شوهر حق دارد همسر خود را از رفتن به برخي مجالس منع نمايد اين حق منع برتري حقوقي او را ثابت مي‌نمايد.

دسته سوم روايات اين بخش سجده همسران در برابر شوهران را بيان مي‌نمود. امام جعفر صادق در صحيحه سليمان بن خالد مي‌فرمايد: «أَنَّ قَوْماً أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَا أُنَاساً يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ أَمَرْتُ أَحَداً أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»[58]

«قومي نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله آمدند و گفتند اي پيامبر خدا ما مردماني را مي‌بينيم که برخي بر برخي ديگر سجده مي‌کنند. پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: اگر قرار بود کسي را امر کنم که بر ديگري سجده کند زن را فرمان مي‌دادم که بر شوهرش سجده به جاي آورد.»

اين روايت گرچه به صراحت تفضيل شوهران بر همسران خويش را بيان مي‌نمايد اما با توجه به ملاک قرآني ارزش که همانا تقواست روشن مي‌گردد که مراد از اين تفضيل برتري در ارزش‌هاي انساني نيست بلکه اين روايت با جايگاه حقوقي برتر شوهر نسبت به زن تناسب بيشتري دارد.

4-2-2- روايات احکام بين زن و مرد:

اين بخش از روايات احکام روابط زن و شوهر را بيان مي‌نمايد. لزوم اذن شوهر در خروج زن از منزل، حق شوهر در منع زن از حج و روزه مستحبي و لزوم اذن شوهر در نذر و قسم زن از اين دست است

صحيحه‌ محمد بن مسلم که پيش از اين نيز ذکر شد لزوم اذن شوهر در خروج زن از منزل را بيان مي‌نمايد: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَي النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَةِ فَقَالَ لَهَا ... وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتْهَا مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِکَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِکَةُ الْغَضَبِ وَ مَلَائِکَةُ الرَّحْمَةِ حَتَّي تَرْجِعَ إِلَي بَيْتِهَا.»[59]

در روايات متعددي[60] اذن شوهر در روزه‌ مستحبي زن شرط شده است. از جمله‌ اين روايات، روايتي از امام جعفر صادق عليه‌السلام است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ فِقْهِ الضَّيْفِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا أَنْ لَا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْ صَلَاحِ الْعَبْدِ وَ طَاعَتِهِ وَ نُصْحِهِ لِمَوْلَاهُ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْ بِرِّ الْوَلَدِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ أَبَوَيْهِ وَ أَمْرِهِمَا وَ إِلَّا کَانَ الضَّيْفُ جَاهِلًا وَ کَانَتِ الْمَرْأَةُ عَاصِيَةً وَ کَانَ الْعَبْدُ فَاسِقاً عَاصِياً وَ کَانَ الْوَلَدُ عَاقّاً[61]

«امام جعفر صادق عليه السلام مي‌فرمايد: پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: از فهم مهمان اين است که بدون اذن ميزبان روزه مستحب نگيرد و از فرمانبرداري زن نسبت به شوهرش اين است که جز با اذن و امر او روزه نگيرد. و از شايستگي و فرمانبرداري و خيرخواهي عبد براي مولايش اين است که جز با اذن و امر مولايش روزه مستحب نگيرد و از نيکي فرزند به اين است که جز با اذن و امر پدر و مادرش روزه مستحب نگيرد و گر نه مهمان جاهل، زن گنهکار، عبد فاسق و گنهکار و فرزند عاق خواهد بود.»

روايات متعددي نيز اذن شوهر را در حج مستحبي زن لازم مي‌داند. از جمله اين روايات موثقه‌‌ اسحاق‌بن عمار است: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُوسِرَةِ قَدْ حَجَّتْ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَتَقُولُ لِزَوْجِهَا أَحِجَّنِي مِنْ مَالِي أَ لَهُ أَنْ يَمْنَعَهَا قَالَ نَعَمْ يَقُولُ حَقِّي عَلَيْکِ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّکِ عَلَيَّ فِي هَذَا»[62]

« از امام کاظم عليه‌السلام از زن توانگري پرسيدم که حج واجب خود را به جا آورده است و به شوهرش مي‌گويد که مرا از مال خودم به حج بفرست؛ آيا شوهرش حق دارد او را از اين کار منع نمايد. فرمود: بله! و به او گويد: حق من بر تو بزرگ‌تر است از حقي که تو بر من در اين مورد داري.» البته در حج واجب اذن شوهر نياز نيست و حتي در صورت منع نيز بر همسر واجب است که حج را به جا آورد. [63]

در روايت ديگر اذن شوهر در قسم زن نيز شرط مي‌باشد. منصوربن حازم در صحيحه‌اي از امام جعفر صادق عليه‌السلام نقل مي‌کند که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَمِينَ لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ وَ لَا لِمَمْلُوکٍ مَعَ مَوْلَاهُ وَ لَا لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا[64]. براي فرزند همراه پدرش قسمي نيست و براي مملوک همراه مولايش قسمي نيست و براي زن همراه شوهرش قسمي نيست.»

در صحيحه‌ عبدالله‌بن سنان نذر زن نيز تنها با اذن شوهر صحيح دانسته شده‌است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ أَمْرٌ مَعَ زَوْجِهَا فِي عِتْقٍ وَ لَا صَدَقَةٍ وَ لَا تَدْبِيرٍ وَ لَا هِبَةٍ وَ لَا نَذْرٍ فِي مَالِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا إِلَّا فِي زَکَاةٍ أَوْ بِرِّ وَالِدَيْهَا أَوْ صِلَةِ قَرَابَتِهَا[65]

امام جعفر صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: زن با وجود شوهرش اختياري در مورد آزادکردن بنده و صدقه و تدبير و هبه و نذر در مال خودش ندارد مگر با اذن شوهرش، به جز در زکات يا نيکي به پدر و مادر يا صله رحمش.» گر‌چه در اين روايت غير از نذر موارد ديگري هم مشروط به اذن شوهر دانسته شده ‌است اما با توجه به اينکه فقها اذن شوهر در اين موارد را لازم ندانسته‌اند از اين بين موارد تنها لزوم اذن شوهر در نذر را بيان نموديم.

در اين بخش از روايات اذن شوهر در برخي تصرفات زن مانند خروج از منزل، روزه و حج مستحبي، نذر و قسم لازم دانسته شده ‌است. از اينکه در تصرفات شخصي اذن ديگري لازم باشد مي‌توان برتري حقوقي او را نتيجه گرفت. روايات بخش اول نيز به نوعي ديگر نشان دهنده برتري حقوق شوهر بر همسر بودند. از مجموع اين دو بخش از روايات مي‌توان اين‌گونه نتيجه‌گيري نمود که رابطه شوهر و زن که در آيه از آن به قوّاميت تعبير شده است ماهيتي مانند آنچه در مسئوليت‌هاي اجرايي ديده مي‌شود ندارد بلکه نوعي ولايت است. البته ولايت به معناي لزوم اذن شوهر در برخي تصرف‌هاي همسر نه به معناي استقلال تصرف شوهر در امور همسر خويش. اين نتيجه از فتاواي فقها در احکام روابط زن و مرد نيز به‌دست مي‌آيد که در ادامه به آن مي‌پردازيم.

4. بررسي آثار قواميت در فقه:

در کتاب‌هاي فقهي در مورد ماهيت قواميت بحثي نشده است. علت اين امر نيز شايد رويکرد تکليف محوري فقه باشد. فقها براي احکام تکليفي بيشتر از احکام وضعي اهميت قائلند تا جايي که برخي از علماي اصول احکام وضعي را منتزع از احکام تکليفي[66] و جعل جداگانه آن را لغو دانسته‌اند.[67] البته برخي فقها[68]از قواميت تعبير به سلطنت نموده‌اند ولي اين مقدار براي فهم ماهيت قواميت کافي نيست. براي نمونه علامه حلي معتقد است اگر از زن و شوهر کافر ذمي تنها زن مسلمان شود عقد نکاح فسخ مي‌گردد زيرا با توجه با «الرجال قوّامون علي النساء»[69] شوهر بر زن نوعي سلطنت دارد در حالي‌که آيه «ولن يجعل الله للکافرين علي المومنين سبيلاً»[70] هرگونه سلطنت بر مسلمان را از کافر نفي مي‌نمايد.

بنابراين تنها راه فهم ماهيت قواميت در کلام فقها بررسي احکامي است که رابطه زن و شوهر را تنظيم مي‌کند. روايات چنانچه گذشت اين احکام را بيان نموده‌اند. انشاء طلاق توسط مرد، لزوم اذن شوهر در صوم و حج مستحبي، خروج از منزل، يمين، نذر متعلق به اموال زن، عتق، تدبير و صدقه و جواز ضرب زن احکام بيان شده در روايات است. ثبوت يا عدم ثبوت پاره‌اي از اين احکام را همه فقها پذيرفته‌اند و در ثبوت پاره‌اي ديگر اختلاف کرده‌اند.

فقها در اينکه طلاق به دست مرد است هيچ اختلافي ندارند.[71]در نظر فقها اذن شوهر در عتق، تدبير و صدقه زن و به طور کلي در تصرفات شخصي زن که منافاتي با حق شوهر ندارد[72] قطعاً شرط نيست.[73] همچنين در نظر ايشان اذن شوهر در يمين شرط است. البته با وجود اين اتفاق در چگونگي اشتراط اذن اختلاف است. برخي اذن را شرط صحت دانسته و بدون اذن يمين باطل است[74] در حالي‌که در نظر گروه دوم يمين بدون اذن مقتضاي صحت را دارد و نهي شوهر مانع است.[75] همچنين برخي اذن شوهر در يمين را تنها در صورت منافات با حق شوهر لازم مي‌دانند[76] و برخي ديگر مطلقاً.[77]

در مورد لزوم اذن شوهر در صوم مستحبي سيد مرتضي،[78] سلار[79] و ابن حمزه،[80] آيت‌الله خويي[81] قائل به کراهت صوم بدون اذن و ابن‌زهره[82] قائل به استحباب اذن است. صاحب جواهر،[83] آيت‌الله تبريزي،[84] آيت‌الله سيستاني،[85] عبد الاعلي سبزواري[86] محمد سعيد حکيم[87] نيز در صورت عدم مزاحمت با حق شوهر اذن را مستحب مي‌داند. صاحب جواهر اما روزه زوجه را حتي با نهي زوج در صورتي که منافات با استمتاع نداشته باشد صحيح مي‌داند مگر اينکه در فرض نهي اجماع بر بطلان روزه وجود داشته باشد.[88] مشهور فقها اما اذن شوهر را در صحت صوم مستحبي لازم مي‌‌دانند چه مزاحم با حق شوهر باشد چه نه.[89]

فقها اذن شوهر را در حج مستحبي نيز لازم مي‌‌دانند چه منافات با حق زوج باشد چه نه.[90] و حج را بدون اذن صحيح نمي‌دانند.[91]

چنانچه در بحث روايات نيز گذشت در مورد لزوم اذن شوهر در نذر زن تنها يک روايت وجود دارد و آن نيز مختص نذر متعلق به اموال خود زن مي‌باشد.[92]برخي از فقها اما اذن شوهر را در نذر زن با استناد به روايات يمين، لازم دانسته‌اند.[93] گروهي از اين فقها از اين روايات الغاي خصوصيت نموده‌اند[94]و گروه ديگر با توجه به استعمال يمين به جاي نذر در کلام معصوم و يا کلام سائل همراه با تقرير معصوم اين روايات را شامل نذر نيز مي‌‌دانند.[95]در مقابل از بين فقهايي که استناد به روايات يمين در بحث نذر را نپذيرفته‌اند گروهي اذن زوج را لازم ندانسته‌اند[96] عده‌اي به تک‌روايتي که در باب نذر وارد شده است استناد نموده‌اند[97] البته با توجه به اينکه اين روايت مخصوص نذر در مال خود زن است عده‌اي اذن شوهر را تنها در نذر در امور مالي زن لازم مي‌دانند[98] و برخي ديگر کل روايت را حمل بر استحباب مي‌نمايند و اذن شوهر در نذر زن را لازم نمي‌دانند.[99]دليل اين گروه اخير براي حمل روايت بر استحباب اين است که روايت شامل لزوم اذن در مواردي مانند عتق و تدبير و صدقه است که قطعاً اذن شوهر در آن لازم نيست.

 در مورد اذن در خروج از منزل گرچه برخي آن را در صورت منافات با حق استمتاع شوهر لازم ‌دانسته‌اند[100] اما اکثر فقها آن را در عرض حق استمتاع حقي جداگانه به شمار مي‌آورند[101] و لزوم اذن در حج مستحبي را نيز فرع آن مي‌دانند.[102]

در مسئله جواز استيجار زن براي رضاع بدون اذن زوج، صاحب حدائق اين اجاره را صحيح مي‌داند و آن را به مشهور نسبت مي‌دهد. وي عموم ادله وفاء به عقود را شامل چنين عقدي مي‌داند و تنها مواردي را از اين عموم خارج مي‌داند که منافات با حق زوج داشته باشد. وي زوج را تنها مالک منفعت استمتاع مي‌داند و زوجه در غير اين مورد مالک و صاحب اختيار تصرفات خود مي‌داند.[103]

از مجموع نظرات فقها به دست مي‌آيد که در امور خاصي، اذن مرد در تصرف زن شرط است و چنانچه گذشت اين معنا همان ولايت به معناي دوم است. در غير از اين امور زن مالک تصرفات خويش است و شوهر بر او ولايتي ندارد.

5. نتيجه‌گيري:

با توجه به تحليل‌هايي که درباره ادله قواميت ارائه شد چه در آيات قواميت و چه در بخش روايات و همچنين با توجه نظرات فقها درباره رابطه زن و شوهر مي‌توان اين‌گونه نتيجه‌گيري نمود که ماهيت قواميت کارپردازي و انجام وظيفه و حمايت از زنان نيست بلکه نوعي ولايت است به اين معنا که در برخي تصرفات زن، اذن شوهر شرط است و او مي‌تواند بنابر مصلحت از اين طريق در تصرفات او تأثيرگذار باشد. مصاديق اين تصرفات در مجال ديگري بايد مورد بحث قرار گيرد.

[1] . مختلف الشيعة، حلي، ج‏7، ص 97؛ المکاسب ، ج‏6، ص 51-50

[2] - أحکام القرآن، ج‏1، ص 416

[3] - مجمع‌البيان في تفسير القرآن، ج‏3، ص 68

[4] - تفسير کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج‏3، ص 396؛ الأصفي في تفسيرالقرآن، ج‏1، ص 207؛ التفسير المظهري، ج‏2قسم‏2، ص 98؛ أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج‏2، ص 72

[5] - إعراب القرآن، ج‏1، ص 212؛ التحرير و التنوير، ج‏4، ص 113؛ المحرر الوجيز في تفسير الکتاب العزيز، ج‏2، ص 47

[6] - من هدي القرآن، ج‏2، ص 74؛ التفسير القرآني للقرآن، ج‏3، ص 781؛ الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج‏7، ص 36؛

[7] - حقوق مدني خانواده، ج1، ص 226

[8] - زن از ديدگاه امام علي(ع)، ص 50-52

[9] - زن در آيينه جمال و جلال، ص 326

[10] - جامعه و تاريخ، 326

[11] - دنيا المرأة، ص 90-91

[12] - تاج اللغة و صحاح العربية، 6، 310

[13] - تاج العروس،6، 2530

[14] - تاج اللغة و صحاح العربية، 20، 312

[15] - لسان العرب، 15، 407

[16] - مسالک الأفهام، ‏13،360

[17] - النهاية، 464، 465

[18] - شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، 3، 236

[19] - تذکرة الفقهاء، 5، 292

[20] - حاشية کتاب المکاسب للأصفهاني، 3، 201

[21] - تذکرة الفقهاء( چاپ قديم)، 328

[22] - قواعد الاحکام، 2، 564

[23] - تذکرة الفقهاء، 13، 57

[24] - طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن‏، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوي، ص 464و465؛ بحراني، يوسف بن احمد بن ابراهيم‏، الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة، ج‏23 ص211

[25] - ابو الصلاح حلبي، ابو الصلاح تقي الدين بن نجم الدين‏، الکافي في الفقه‏، ص 292؛ مفيد، محمّد بن محمد بن نعمان عکبري‏، المقنعة ص510؛ حرّ عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج‏20، ص 284

[26] - شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج‏1، ص 193؛ الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة، ج‏13، ص 469

[27] - وَمَنْ قَامَ عَلَي مَرِيضٍ يَوْمًا وَلَيْلَةً بَعَثَهُ الله مَعَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث،1، 309

[28] - حقا علي من قام علي مجلس أن يسلم عليهم ، وحق علي من قام عن مجلس أن يسلم. إطراف المُسْنِد المعتَلِي بأطراف المسنَد الحنبلي،5، 285

[29] - فَبَيْنَا أَنَا کَذَلِکَ إِذْ قَامَ عَلَيَّ فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا جَابِرُ اسْتَمْسِکْ فَضَرَبَهُ بِسَوْطِهِ ضَرْبَةً فَوَثَبَ الْبَعِيرُ مَکَانَهُ . صحيح البخاري 10، 302

[30] - قالت أُمّه: کنا ذوي ثَمِّهِ و رَمِّه، حتي إِذا قام علي تَمِّهِ، انتزعوه عَنْوَةً من أُمّهِ. لسان العرب، ج‏12، ص 502

[31] - لا تُصَلِّ عَلي‏ أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلي‏ قَبْرِهِ. توبه، 84

[32] - أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلي‏ کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاء. رعد،33

[33] - وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْکَ إِلاَّ ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَي اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُون‏.آل عمران، 75

[34] - عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَي ع بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... وَ إِنَّ الَّذِي کَتَبْتُ مِنْ أَمْوَالِي هَذِهِ صَدَقَةٌ وَاجِبَةٌ بَتْلَةٌ حَيّاً أَنَا أَوْ مَيِّتاً يُنْفَقُ فِي کُلِّ نَفَقَةٍ يُبْتَغَي بِهَا وَجْهُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ وَجْهِهِ وَ ذَوِي الرَّحِمِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ فَإِنَّهُ يَقُومُ عَلَي ذَلِکَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْکُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْفِقُهُ حَيْثُ يَرَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حِلٍّ مُحَلَّلٍ لَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِيهِ. الکافي، ج‏7، ص 49

[35] - شرح قطر الندي و بل الصدي، 276

[36] - شذ العرف في فن الصرف، 78

[37] - المخصص، 4، 156

[38] - همع الهوامع، 2، 97

[39] - لسان العرب، ج‏10، ص 115

[40] - لسان العرب، ج‏12، ص 504

[41] - الکشاف، 4، 374

[42] - البرهان، 2، 507

[43] - لسان العرب، 3، 517

[44] - الميزان، 2، 331؛ روح المعاني، 7، 284

[45] - الميزان، 5، 108

[46] -التحقيق في کلمات القرآن الکريم، ج‏9، ص 323

[47] - آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج‏2، ص 106؛ أحکام القرآنِ ج‏1، ص 416؛ أحکام القرآن (الجصاص)، ج‏3، ص 149؛ أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ج‏2، ص 73؛ إيجازالبيان عن معاني القرآن،1 ، 238؛ البحر المحيط في التفسير، ج‏3، ص 624؛ بحرالعلوم، ج‏1، ص 300؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، 3، 69؛ مواهب الرحمان في تفسير القرآن، ج‏8، ص 16؛ الميزان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 34

[48] - بقره،228

[49] - التحقيق في کلمات القرآن الکريم، ج3، ص 19

[50] - حجرات، 13

[51] - الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج‏4،ص 4

[52] - الميزان في تفسير القرآن، ج‏2، ص 23

[53] - روايات ديگري نيز وجوب اطاعت زن از شوهر را بيان مي نمايد: الکافي، ج‏5، ص 555، کتاب النکاح،باب نوادر؛ وسائل الشيعة، ج‏16، کتاب الأَمر بالمعروف و النهي عن المنکر و ما يلق به‏، بَابُ 41 تَحْرِيمِ التَّظَاهُرِ بِالْمُنْکَرَاتِ وَ ذِکْرِ جُمْلَةٍ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ الْمَکْرُوهَات‏، ص280

[54] - الکافي، ج‏5، ص 526، کتاب النکاح، بَابُ مُصَافَحَةِ النِّسَاء

[55] - بحثي که اين جا ضروري به نظر مي رسد بحثي از جنس فلسفه حقوق است. منشا حقوق چيست؟ آيا اين منشا در رابطه مرد و زن در مرد بيشتر از زن است.؟

[56] - الکافي، ج‏5، ص 507، کتاب النکاح، بَابُ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَة، ح 1

[57] - الکافي، ج5، ص 517

[58] - الکافي، ج‏5، کتاب النکاح، بَابُ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَة، ص 508

[59] - الکافي، ج‏5، ص 507، کتاب النکاح، بَابُ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَة، ح 1

[60] - الکافي، ج4، ص 151، الکافي، ج‏4، کتاب الصيام، بَابُ مَنْ لَا يَجُوزُ لَهُ صِيَامُ التَّطَوُّعِ إِلَّا بِإِذْنِ غَيْرِه‏، ص 151

[61] - الکافي، ج4، ص 151

[62] - الکافي، ج5، ص 516

[63] - الکافي، ج4، ص282

[64] - الکافي، ج‏7، ص 440

[65] - الکافي، ج‏5، بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ طَاعَةِ الزَّوْجِ عَلَي الْمَرْأَة، ص 514

[66] - فرائد الاصول، ج2، ص 603

[67] - تحريرات في الاصول، ج3، ص441

[68] - إيضاح الفوائد، ج‏3، ص، 169؛ المهذب البارع في شرح المختصر النافع، ج‏3، ص، 299؛ کتاب المکاسب (للشيخ الأنصاري)، ج‏6، ص 50-51

[69] - النساء، 34

[70] - النساء، 141

[71] - ضروري بودن اين مساله به قدري واضح بوده است که در شرايط مطلّق به ذکورت اشاره نکرده و به مذکر بودن عنوان«مطلّق» در مقابل «مطلّقه» بسنده نموده اند. شرائع الاسلام، ج3، ص 3

[72] - موسوعة الإمام الخوئي، ج‏26، ص، 307

[73] - جواهر الکلام، ج‏35، ص 360؛ کتاب الحج (للشيخ الأنصاري)، ص 93؛ موسوعة الإمام الخوئي، ج‏26، ص، 307

[74] - مسالک الأفهام إلي تنقيح شرائع الإسلام، ج‏11، ص 207؛ حاشية المختصر النافع، ص 154؛ نهاية المرام في شرح مختصر شرائع الإسلام، ج‏2، ص 335؛ کفاية الأحکام، ج‏2، ص 484؛ رياض المسائل، ج‏13، ص 186؛ جامع المدارک في شرح مختصر النافع، ج‏5، ص 57؛ منهاج الصالحين (للسيد محمد سعيد)، ج‏3، ص 123

[75] - جواهر الکلام، ج‏35، ص 262؛ العروة الوثقي‏، ج2، ص 484؛ منهاج الصالحين (للسيستاني)، ج‏3، ص 225

[76] - العروة الوثقي‏، ج2، ص 484

[77] - مستمسک العروة الوثقي، ج‏10، ص 304؛ براهين الحج للفقهاء و الحجج، ج‏2، ص 25؛ منهاج الصالحين (للسيد محمد سعيد)، ج‏3، ص 123

[78] - جمل العلم و العمل، ص 96

[79] - المراسم العلوية و الأحکام النبوية،ص 96

[80] - الوسيلة إلي نيل الفضيلة، ص 147

[81] - موسوعة الامام الخويي، ج 22، ص 324

[82] - غنائم الأيام في ما يتعلق بالحلال و الحرام، ج‏6، ص 100

[83] - جواهر الکلام، ج17، ص 132

[84] - صراط النجاة، ج6، ص255

[85] - منهاج الصالحين، ج 1، ص 340

[86] - جامع الاحکام الشرعية، ص 181

[87] - مصباح المنهاج، کتاب الصوم، ص 420

[88] - جواهر الکلام، ج17، ص 132

[89] - المقنع، ص 181؛ احکام النساء؛ المبسوط، 1، ص 283؛ النهاية، ص 269؛ السرائر، 1، ص 420؛ تذکرة الفقهاء، 6، ص ؛ 201؛ منتهي المطلب، 9، ص 386؛ الدروس، 1، ص 283؛ مدارک الاحکام، 6، ص 283- 284؛ الحدائق الناضرة، 13، ص 205-206، ج23، ص119؛ فقه الصادق عليه السلام، ج8، ص 347

[90] -مدارک الاحکام، 7، 91؛ کتاب الحج (للشيخ الأنصاري)، ص 89 ؛ رياض المسائل، ج‏6، ص 49؛ العروة الوثقي، ج 2، ص 467؛ مستمسک العروة الوثقي، ج‏10، ص 229

[91] - المعتبر في شرح المختصر، ج‏2، ص 761؛منتهي المطلب، ج13، ص 70؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج6، ص 103؛ مصباح الهدي، ج12، ص54؛ کتاب الحج (للفاضل)، ج‏1، ص 325؛ موسوعة الامام الخويي، ج26، ص 223

[92] - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ أَمْرٌ مَعَ زَوْجِهَا فِي عِتْقٍ وَ لَا صَدَقَةٍ وَ لَا تَدْبِيرٍ وَ لَا هِبَةٍ وَ لَا نَذْرٍ فِي مَالِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا إِلَّا فِي زَکَاةٍ أَوْ بِرِّ وَالِدَيْهَا أَوْ صِلَةِ قَرَابَتِهَا. من لا يحضره الفقيه، ج‏3، کِتَابُ الْمَعِيشَةِ، بَابُ الْمَعَايِشِ وَ الْمَکَاسِبِ وَ الْفَوَائِدِ وَ الصِّنَاعَات‏، ص 177

[93] - رياض المسائل، ج 13، ص 205

[94] - کتاب الحج (للمحقق الداماد)، ج‏1، ص 59

[95] - رياض المسائل، ج‏13، ص 206-203

[96] - نهايه المرام، ج2، ص 348

[97] - العروة الوثقي (للسيد اليزدي)، ج‏2، ص 485؛ براهين الحج للفقهاء و الحجج، ج‏2، ص 29

[98] - کفاية الأحکام، ج‏2، ص 491، الحدائق الناضرة، ج 14، ص 201

[99] - معتمد العروة الوثقي، ج‏1، ص 376؛ فقه الحج، ج2، ص 17

[100] - تاملات اسلامية حول المرأة، ص 38

[101] -جواهر الکلام، ج 31، ص 184؛ منهاج الصالحين(للخويي)، ج2، ص 289؛ موسوعة الامام الخويي، ج 28، ص 69؛ رسالة في نفقة الزوجة، ص 260؛ منهاج الصالحين (للسيستاني)، ج‏3، ص 103؛ منهاج الصالحين(للروحاني)، ج2، ص 538؛ اجوبة السائلين(للفاضل)، ص 84؛ مباني منهاج الصالحين، ج1، ص 317

[102] - مستمسک العروة الوثقي، ج‏10، ص 229-228؛ کتاب الحج (للشاهرودي)، ج‏2، ص 141؛

[103] - الحدائق الناضرة في أحکام العترة الطاهرة، ج‏21، ص 603